

فصل‌نامه‌ی علمی زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی واحد فسا

س ۱۲، ش ۳ (پیاپی ۲۷)، پاییز ۱۴۰۰

صص: ۱۲۹-۱۵۰

شاپا: ۸۴۵۷-۲۲۵۱

تفکر تقدیرگرایی و جبرگرایی در کتاب نفثه المصذور زیدری نسوی و آثار آن

مهدی ربطی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد خلخال، دانشگاه آزاد اسلامی، خلخال، ایران

دکتر خدابخش اسداللهی (نویسنده مسئول)

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران

دکتر احمدرضا نظری چروده

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد آستارا، دانشگاه آزاد اسلامی، آستارا، ایران

دکتر نصرالله زیرک گوشلوندانی

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رشت، دانشگاه آزاد اسلامی، رشت، ایران

چکیده

در عقیده تقدیرگرایی و جبرگرایی از تفکرات مربوط به اواخر قرن سوم هجری است و مربوط به تفکر اشاعره اهل سنت است، «مذاهب فقهی» اهل سنت شامل حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی بود و به موازات آن «مکاتب اصولی» آن نیز به ظهور رسید، در این بین مذاهب فقهی باید پایبند یکی از مکاتب اصولی مثل اهل حدیث، معتزله، اشاعره و... می‌شدند، مکتب اصولی اهل حدیث، جبرگرایی مطلق با حرام دانستن ورود عقل به مباحث ایمانی بود و معتزله عکس آن را رواج می‌داد، ولی از آنجاکه اکثریت مردم از بحث‌های عقلی به دور بودند، معتزله رونق زیادی پیدا نکرد، به همین دلیل یکی از شاگردان مکتب اعتزال به نام ابوالحسن اشعری از مکتب معتزله کناره گرفت و سعی کرد راه وسطی بجوید، وی مکتب فکری جدیدی تحت عنوان اشاعره را ارائه داد که ورود عقل به مباحث ایمانی را جایز می‌شمرد ولی برای جبرگرایی نتوانست برنامه تنظیم کند و آن را پذیرفت، در این تفکر انسان فاعل اعمال خود نیست بلکه کاسب اعمال خود است و آنچه به او می‌رسد مجبور است بپذیرد، این تفکر در عام مردم ایران آن زمان از بدو ورود اسلام سنی در ایران تا حتی زمان حمله مغول وجود داشت، و از موانع اساسی عدم مقاومت در مقابل آنها شد و تاتار هم از این تفکر غالب سو استفاده کرده و خود را آستین انتقام خدا بر این مردم مظلوم قلمداد کرده و حمام خون و خرابی‌هایی که طی چند قرن به بار آوردند خواست خدا اعلام می‌کرد و مردم هم بر اساس این تفکر کوتاهی و سستی خود در دفاع را به گردن تقدیر می‌انداختند، این عقیده در کتاب نفثه المصذور زیدری نسوی، با واژه‌های مترادف با وجوه مختلف با بسامد بسیار بالا موج می‌زند که می‌توان آنها را استخراج کرد و آثار آن را به تحلیل نشست. است.

واژگان کلیدی: نفثه المصذور، زیدری نسوی، تقدیرگرایی، جبرگرایی، اشاعره

Email: mahdi.rabti@gmail.com

kh.asadollahi@gmail.com

a.nazari@astara.ac.ir

zirak@gmail.com

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۰۲/۰۳

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۰۶/۰۵

۱- مقدمه

۱-۱- بیان مسئله

تقدیرگرایی چه آثاری بر تفکر و اخلاق و مقاومت مردم عصر هجوم تاتار به ایران داشته است؟

۱-۲- پیشینه تحقیق

آنچه درباره تقدیرگرایی از کتاب نفیس نفثه المصذور به‌صورت مقاله بیان شده اکثراً کوتاه و گذرا بوده است از جمله مقاله «بررسی درون مایه های اخلاقی در کتاب نفثه المصذور» که نویسندگان آن در عین اینکه زیدری را اهل تدبیر و جهد و کوشش می دانند ولی به اعتقاد وی به تقدیر گرایی که از تفکرات اصولی مذهبش است اشاره می کنند (امیری و صحابی، ۱۳۹۴: ۶۸-۶۹) و یا مقاله «بررسی مفهومی و ساختاری آیات قرآن در نفثه المصذور» که با بحثی با عنوان مسلمان جبرگرا به بررسی کوتاهی بر اثر پذیری اعتقادی در حیطه اندیشه جبرگرایانه زیدری می پردازد (سرمدی و آبادی، ۱۳۹۲: ۸۹) و در مقاله «تاثیرات روانی هجوم مغول بر جامعه قرن هفتم با نگاهی بر نفثه المصذور» نویسندگان در صفحاتی به بررسی تقویت اندیشه های تقدیرگرایی و نتایج مرگ اندیشی و دنیاگریزی از نگاه زیدری نسوی پرداخته اند (امیری و غفاری، ۱۳۹۵: ۱۲-۱۵) در مقاله ای که پیش رو دارید برای اولین بار این عقیده به شکل بیان جزئیات در سراسر کتاب مورد بررسی قرار می گیرد.

۱-۳- روش تحقیق

روش تحقیق کتابخانه بوده و بعد از مطالعه و فیش برداری به تحلیل داده ها پرداخته شده است برای این کار ابتدا تمام کتاب مطالعه و همه واژگانی که به هر شکلی تفکر جبرگرایی را عنوان می کند جمع آوری شد و سپس آنها به عنوان های کلی تقسیم شده و هر عنوانی زیر مجموع ای مشابه عنوان اصلی آورده شد و سپس از متن اصلی کتاب درباره آن واژه ارائه شد.

۱-۴- اهمیت موضوع تحقیق

اعتقاد به تقدیرگرایی و جبرگرایی باتکیه بر قلمداد کردن همه حوادث واقعه از طرف خداوند، به عنوان اصول فکری عصر هجوم مغول در اکثریت جامعه ایرانی، یکی از عوامل مهم پذیرش ظلم و سد راه مقاومت جانانه علیه هجوم تاتار بوده است که در جای جای کتاب نفثه المصذور با وجوه مختلف دیده می شود. به همین دلیل واکاوی این جریان جهت می تواند حقایقی از جریان فکری آن زمان را مکشوف کند.

۱-۵- درباره نویسنده و کتاب

شهاب‌الدین، محمد بن احمد بن علی بن محمد المنشی زیدری نسوی، از نویسندگان و منشیان بزرگ قرن هفتم هجری قمری نویسنده کتاب نفیس ادبی تاریخ «نفثه المصدور» است. وی از سال ۶۲۲ ق تا ۶۲۸ مورد اعتماد و منشی دربار سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه بود (امیری و غفاری، ۱۳۹۵: ۵) و در غالب لشکرکشی‌های مخدومش حضور داشت و مراسلات و گاهی حل‌وفصل بعضی معاهدات با امرای محلی را برعهده داشت، زیدری ۴ سال بعد آن مرگ سلطان کتاب "نفثه المصدور" را در سال ۶۳۲ قمری به زبان فارسی برشته تحریر درآورد و در سال ۶۴۷ ق چشم از جهان فروبست.

کتاب نفثه المصدور شاهکار هنری، ادبی - تاریخی زیدری است، این اثر نفیس هم رنج نامه است و هم دل‌نوشته که نویسنده خاطرات و مخاطرات خود را در جریان حمله مغول در عصر خویش با ادبیات نثر مصنوع و فنی عجین کرده و لطافت نثر را به شعر رسانده و با هنری ویژه و منحصر به فرد تصاویر بسیار بدیع از وقایع حمله تاتار به ایران را که در زمان سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه اتفاق افتاد، به رشته تحریر درآورده و مشاهدات خود را جهت عبرت آیندگان عرضه نموده است.

۲- بحث و بررسی

از آنجایی که دید نویسنده و کلاً دید غالب مردم آن مقطع تاریخی، تقدیرگرایی و جبرگرایی است که از مذهب اصولی اشعری پیروی می‌کردند، به همین دلیل این تفکر با بسامد بسیار بالا در متن کتاب موج می‌زند. تفکر جبرگرایی از مباحث اصولی مذهب اهل حدیث و به دنبال آن اشاعره است که در آن مقطع تاریخی اکثر مردم ایران پیرو آن بودند. دکتر شمیسا می‌گوید: مهم‌ترین مختصه این کتاب (نفثه المصدور) نفوذ و شیوع افکار قضا و قدری اشعری است که نه تنها در قرن ششم، بلکه در بخش عمده‌ای از ادبیات فارسی حرف اول را می‌زند. این افکار مخصوصاً وقتی برجسته می‌شد که ایرانیان می‌خواستند شکست و کم‌کاری و اشتباهات خود را توجیه کنند و اتفاقاً مهم‌ترین روش همین شکست از مغولان است. (شمیسا، ۱۳۹۶: ۲۲۶)

قضا و قدر توجیهی برای ایرانیان بود که مغلوب حمله وحشیانه تاتار شده بودند تا همه مصیبت‌ها و نامرادی‌ها را گردن آن بیندازند، مغولان که بر ترس عمومی آگاه شده بودند و پیروزی‌های پیوسته به گمانشان انداخته بود که خود را به گونه‌ای غلام و آلت فرمان حق تعالی می‌پنداشتند و کشتارها را اجرای فرمان خدا جا می‌زدند (امیری خراسانی، ۱۳۹۵: ۱۳) این باور، چنان در ذهن ایرانیان رخنه کرده بود که می‌پنداشتند این دست خداست که از آستین چنگیزخان مغول بیرون آمده است تا کیفری بر کفر و بی‌دینی و

گناهان حاکم بر جامعه آن روز ایران باشد چنان‌که نسوی نیز در جایی از کتاب خود به این باور اشاره دارد که مربوط به جریانی است که طغیان مردم و نافرمانی از سلطان باعث شده است که انتقام خدا از آستین تاتار بر مردم نافرمان وارد شود: «از گنجه بیرون آمدم، و رنود کارد و سقّاط کشیدند، و خون خلقی از منتیمان درگاه بهرکوی و سباباط بر زمین ریختند. لاجرم بشومی طغیان و وبال عصیان پادشاهی که آن ثغرا بعد از بکاء طویل و رتّه و عویل از جند آمده بود، و دندان گرج باسنان سنان از آن کند گردانیده، و سخط آفریدگار «وَ كَذَلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» بلشکرگاه تاتار، دمار از آن رباع و دیار برآورد» (زیدری، ۱۳۷۰: ۲۵) همین امر سبب شد به فرستادگان چنگیز اجازه دهد تا در طول چهار سال تاخت‌وتاز در ایران، هر بلایی که بخواهد بر سر فرهنگ و تمدن از جان و مال و ناموسشان بیاورند (دستغیب، ۱۳۶۷: ۲۷۵) نسوی معتقد است در مسیر حیات نه کوشش و اراده انسانی، بلکه اقبال و قضای آسمانی ناظم امور است، به همین اساس منشأ بسیاری از گزاره‌های عاطفی نسوی در خصوص گله و شکایت از زمین‌وزمان به همین باور اسطوره‌ای برمی‌گردد، او ناکامی‌های جنگ و تباهی را که دوره حکومت جلال‌الدین اتفاق افتاده را محصول دخالت روزگار و آسمان و افلاک می‌داند. (حکیم آذر، ۱۳۹۴: ۱۳۱)

تفکر اشعری تقدیرگرایی جامعه آن زمان نیز به این امر کمک نمود و میدان را برای تاخت‌وتاز مغولان خالی گذاشت. ایران سال‌های سال بین چنگیزخان و ایلخانان و تیموریان دست‌به‌دست شد. آثار تمدن ایرانی در عرصه غارت قرار گرفت و فقر و تنگدستی و مرگ و خون‌ریزی همه‌جا را فراگرفت. البته اعتقاد به قضا و قدر تا پیش از حمله مغول نیز وجود داشت که دلایل متعددی را می‌توان برای آن برشمرد اما هجوم، مغولان مزید بر علت شد و این اعتقاد را در ایرانیان تقویت کرد به نقل از بیانی، مردم این روزگار به این باور رسیده بودند که پایان دنیا نزدیک است ... شاید بتوان به جرات ادعا کرد که یکی از دلایل بارز شکست ایران، شیوع این نوع اخبار و روایات سست و ناامیدکننده بود ... مطرح کردن مسئله به آخر رسیدن دنیا، در ابتدای کار و زمانی که لازم بود همه نیروها در برابر دشمن متحد و یکپارچه شوند، سبب شد که مردم به انتظار بنشینند و درصدد علاج واقعه قبل از وقوع برنیایند. به‌خصوص که تا آن زمان مردم عادت نداشتند که خود درباره سرنوشت خویش تصمیم بگیرند و حکومت نیز نقشه تدافعی داشت نه تهاجمی (بیانی، ۱۳۷۹: ۳۹)

این‌گونه سلب مسئولیت از خود و نسبت دادن اتفاقات و امور به بخت یکسره هم از واقع‌بینی خالی نیست چه مؤلف در مواقعی که کاری از او برنمی‌آمده و زمام امور به کلی از اختیار او بیرون بوده است. چاره‌ای جز انتساب کارها به بخت افتان خیزان خویش نداشته است. (فقیه، ۱۳۹۷: ۶۸) این عقیده مانع مقاومت خواص و عوام مردم آن زمان شده و

جولانگاهی بر تاخت و تاز مغولی شد که این تفکر را فهمیده بودند و خود را آستین انتقام خدا بر ملت ایران می‌پنداشتند و راه‌انداختن حمام خون را حق خود می‌دانستند. البته از این نمونه شکایت از روزگار و انداختن بی‌کفایتی حاکمان و فرماندهان و حتی مردم و بار گناه و تعلل آنها به گردن روزگار و تقدیر الهی در نفثه المصذور زیاد دیده می‌شود، اساساً اصل اندیشه و تفکر اشاعره گونه آن مقطع زمانی چنین موضعی را می‌طلبد. از نتایج تقدیرگرایی مرگ‌اندیشی، دنیاگریزی، سرخوردگی و عزلت نشینی و تصوف‌گرایی بود (امیری خراسانی، ۱۳۹۵: ۱۴)

بنابراین ابتدا در مورد این تفکر، گذری در تاریخ فقهی و اصولی اهل سنت خواهیم کرد و سپس به اصل موضوع در کتاب خواهیم پرداخت.

۲-۱- سیر مذهب فکری و اصولی غالب تا قرن هفتم

مذاهب اهل سنت از نظر فقهیه چهار مذهب اصلی حنفی، مالکی، شافعیو حنبلیتقسیم می‌شوند و هر فردی که تابع یکی از مذاهب فقهی است، می‌تواند از جهت اصولی و کلامی تابع هر کدام از مذاهب کلامی زیر باشد:

۲-۱-۱- اهل حدیث

از خصوصیات بارز اصولی و فکری این مکتب این است که عامه مردم که اهل تعقل و تفکر و تجزیه و تحلیل نیستند باید تسلیم به ظواهر آیات و احادیث - و مخصوصاً احادیث - باشند، هر گونه بحث و چون و چرا و استدلال را در مسائل ایمانی حرام می‌شمردند. بانیان این تفکر خود از روایات مذهب فقهی اند، از جمله مالک بن انس که رئیس مذهب فقهی مالکیها و احمد بن حنبل رئیس مذهب فقهی حنبلی هاست.

۲-۱-۲- معتزله

روش اعتزال دقیقاً عکس مکتب اهل حدیث بود و عبارت بود از به‌کاربردن نوعی منطق و استدلال در فهم و درک اصول دین. در واقع خرد گرای محض بودند. و البته چون عامه مردم اهل تعقل و تفکر و تجزیه و تحلیل نبودند، این مکتب در زمان تولد خود رونق چندانی پیدا نکرد و فقط دستمایه خلفای اول عباسی شد که به فریب به نام اهل بیت (ع) قیام کردند و در عین حال بعد از تصاحب خلافت برای اینکه خود را به اکثریت مسلمانان آن زمان که اهل سنت بودند تطبیق دهند، و بتوانند بر کل بلاد اسلامی حکومت کنند، آن را رونق دادند.

۲-۱-۳- اشاعره

در حدود اواخر قرن سوم و اوائل قرن چهارم هجری پدیده تازه‌ای رخ داد و آن اینکه شخصیتی به نام ابوالحسن اشعری (متوفی ۳۳۰ قمری) که سال‌ها در نزد قاضی عبدالجبار،

مکتب اعتزال (معتزله) را فرا گرفته و در آن مجتهد و صاحب نظر شده بود، برای رفع مشکل بین اهل حدیث و معتزله در جستجوی راهی معتدل در میان عقل‌گرایی افراطی معتزله و خرد‌گریزی افراطی اهل حدیث برآمد، اما در نهایت، آراء اهل حدیث را همراه با نوعی تبیین عقلی پذیرفت. ولی او نتوانست اشکالات اساسی دیدگاه اهل حدیث همچون جبر‌گرایی را رفع کند. وی بر خلاف قدمای اهل حدیث - مانند احمد بن حنبل - بحث و استدلال و به کار بردن منطق را در اصول دین‌جایز شمرد و از قرآن و سنت بر مدعای خود دلیل آورد. اشعری در فقه پیرو محمد بن ادریس شافعی (پیشوای مذهب شافعی) است (ن ک: جلال محمد، ۱۹۸۲: ۱۸۶)

۲-۱-۳-۱- باورهای اشاعره

برخی از اصول اعتقادی اشاعره عبارت است از: «اعتقاد به زائد بودن صفات بر ذات خداوند، و در عین حال معتقدند که کلام خدا قدیم‌است و امکان دیدن خدا در روز قیامت وجود دارد و اینکه خدا خالق اعمال بندگان است و انسان در خلق افعال اختیاری خویش نقشی نداشته و تنها کاسب آنهاست» (ن ک: تفتازانی، ۱۴۰۷، ۳۶-۱۰۲)

۲-۱-۳-۲- سیر و طبقات مذهب فکری اشاعره تا قرن هفتم

اکثریت اهل سنت در مسائل کلامی، پیرو مکتب اشعری هستند. از برجسته‌ترین عالمان اشعری طبقات آنها تا زمان حمله مغول به ایران، می‌توان از اندیشمندان ذیل نام برد: قاضی ابوبکر باقلانی (م ۴۰۳ ق) وی از لحاظ فقهی پیرو مذهب مالکی بود (بدوی، ۱۳۸۹: ج ۱، ص ۶۲۱) وی به تبیین بیشتر مبانی عقلی در اشاعره پرداخت (ن ک: جلال محمد، ۱۹۸۲: ۳۲۰). عبدالقاهر بغدادی (م ۴۷۹ ق) وی در کتاب در کتاب الفرق بین الفرق از عقاید اشعری به عنوان عقیده غالب اهل سنت یاد کرد و آن را همان مذهب صحابه و تابعین می‌دانست (ن ک: صبحی، ۱۳۹۳: ج ۲، ص ۷۲۲). امام الحرمین جوینی (م ۴۸۷ هـ) وی از شارحان بزرگ افکار اشاعره بود که بر اثر اختلافات اصولی موجود در خراسان، به مکه و مدینه مهاجرت کرد و در آنجا اقامت گزید، به همین دلیل به امام الحرمین معروف شد. (بدوی، ۱۳۸۹: ج ۱، ص ۷۳۳) ابوحامد غزالی (م ۵۰۵ هـ) وی شاگرد جوینی بود، غزالی به تصوف روی آورد و معتقد شد که بهترین راه، راه و روش صوفیان است. «کلام» به وسیله غزالی به عرفان و تصوف نزدیک شد. فخر رازی (م ۶۰۶ ق) او بر خلاف اشعری، عقل را بر نقل ترجیح می‌داد و در صورت تعارض عقل و نقل، عقل را مقدم می‌داشت. (برنجکار ۱۳۸۵: ۱۴۷-۱۵۸) عضد الدین ایجی شیرازی (م ۷۵۶ هـ)، وی مشی فلسفی داشت، ایجی شکل نهایی کلام اشعری را سامان داد و پس از او تفکر اشعری رو به انحطاط گذاشت (صبحی، ۱۳۹۳: ج ۲، ص ۳۵۷) در واقع مذهب ابوالحسن اشعری در طول زمان دچار تحولاتی گشت. دیدگاه‌های او در آغاز

مورد پذیرش علمای اهل سنت قرار نگرفت، اما این مخالفت‌ها عملاً سودی نبخشید و مکتب اشعری به تدریج بر حوزه‌های فکری اهل سنت چیره شد.

تفکر اشعری نویسنده کتاب نفثه المصذور باعث شده است که یکی از پربسامدترین موضوع کتاب (بیش از ۶۰ بار)، تقدیرگرایی (توجه به سرنوشت محتوم) باشد و زیدری همه اتفاقات و مصائب وارده را به آن نسبت دهد. در این تفکر همه چیز را اراده خدا رقم می‌زند و بنده هیچ نقشی در آن ندارد، در واقع انسان کاسب فعل خود است نه فاعل آن. در واقع بر اساس این تفکر، خاص و عام مردم همه تقصیرها و کوتاهی‌های خود را به گردن قضای الهی گذاشتند، پر واضح است که می‌توان آن را از عوامل اصلی عدم مقاومت مردم زمان زیدری و قبول شکست از بیگانگان دانست.

زیدری هم از این قاعده مستثنی نبود و همه اتفاقات پیش آمده، از حمله تاتار گرفته تا بی‌تدبیری‌های سلطان و یاران رنگ‌به‌رنگ شده او را قضا و تقدیر الهی می‌دانست، و در یک کلمه وقایع پیش آمده قرار بود اتفاق بیفتد که افتاد. این تفکر با چاشنی تفکر قدما که کسی علیه حاکم خروج کند مورد سخط الهی قرار می‌گیرد نیز همراه شد و در جاهایی زیدری اتفاقات حاصله را به این دلیل می‌داند و از واژه‌ای فراوانی در بیان این تفکر استفاده کرده است.

۲-۲- نظریه کلامی امامیه (بین الامرین)

همان‌طور که بیان شد، نظریه جبرگرایی (تفکر اصولی اهل حدیث و اشاعره) موید این است که، اراده انسان در افعال او دخالت ندارد و کارهای او محتوم و بیرون از اختیار اوست، و نظریه تفویض (اختیار) (تفکر معتزله)، اعلام می‌دارد که، اراده انسان در افعالش از هر جهت مؤثر است و قدرت خداوند هیچ تأثیری در آنها ندارد. بلکه خداوند فقط انسان و قدرت او را به وجود آورده است. در این بین تفکر امر بین الامرین، اصطلاحی کلامی و از عقاید خاص امامیه در مسئله جبر و اختیار انسان است. علامه طباطبایی در این باره می‌نویسد: «نظریه «امر بین الامرین» این دو نظریه را باطل می‌شمارد و تأکید دارد که، در کارهای اختیاری انسان، هم اراده خدا و هم اراده انسان را مؤثر است و این دو اراده را در طول هم می‌داند؛ این، همان حقیقت اختیار انسان در کارها است» (طباطبایی، ۱۳۶۴: ۱۶۱-۱۷۴). از جمله آیاتی که با جبر ناسازگار است، آیه ۵ سوره حمد: «إِيتَاكَ نَعْبُدُ وَإِيتَاكَ نَسْتَعِينُ» است، این آیه با اعتقاد به جبر ناسازگار است، زیرا اگر خداوند خالق افعال ما باشد و اراده ما دخالتی در ایجاد فعل ما نداشته باشد، نسبت دادن عبادت به خود بی معنا خواهد بود؛ چنان که با عقیده تفویض نیز سازگاری ندارد، زیرا استعانت از کسی که دخالتی در تحقق ندارد معنایی نخواهد داشت. (طباطبایی، ۱۴۱۲: ج ۱، ۲۴) امام صادق (ع) هم در پاسخ به شخصی درباره

این موضوع به همین آیه استدلال کرده اند (مجلسی، ۱۴۰۳: ۵، ۵۷)
این نظریه نخستین بار توسط امیرمؤمنان (ع) مطرح شده است. فردی درباره حقیقت
قدر از حضرت پرسید. امام (ع) از او خواست که در این مسئله عمیق و پیچیده وارد نشود،
ولی آن فرد بر درخواست خود اصرار ورزید. امام (ع) فرمود: اکنون که از درخواست خود
صرف نظر نمی‌کنی بدان که در باب قدر نه جبر در کار است و نه تفویض، بلکه امری میان
دو امر است. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۵، ۵۷)

از آیات دیگری که برای اثبات این عقیده به آن می‌توان استناد کرد آیه: «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتُ إِذْ رَمَيْتُ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» (انفال/۱۷) «پس شما آن‌ها را نکشتید لکن خداوند آن‌ها را کشت و تو تیر نینداختی بلکه خداوند تیر انداخت» است. در این آیه نفی و اثبات به کار برده شده است و خداوند متعال کشتن کفار را از طرف مؤمنان و تیر انداختن پیامبر (ص) را نفی فرموده و در همان حال با تعبیر تقتلوهم و رمیت به آن‌ها نسبت داده است، و این نفی و اثبات از یک جهت نیست، چرا که لازمه اش تناقض است، بلکه نفی از جهت عدم استقلال در افعال و اثبات از حیث دخالت آن‌ها در کارهاست و لذا امر بین امرین ثابت می‌گردد. (زنوزی، ۱۳۶۱: ج ۱، ۲۰۷)

به هر صورت اگر تفکر عام و خواص آن زمان حتی مقداری تعدیل یافته بود هیچگاه کم‌کاری و سستی خود را به تقدیر، روزگار، دولت و اقبال و مانند آن نمی‌انداختند و به جای ذلت قبول بیگانه و یا فرار، گزینه مقاومت و دفاع جانانه می‌توانست مانع هجوم دشمن شده و اگر شکستی هم به وجود می‌آمد عزتمندانه بود.

۲-۳- بررسی و استخراج واژه‌های تقدیرگرایی در کتاب

با مطالعه کامل کتاب می‌توان فهرستی از این تفکر را که با واژه‌های مختلف برای این معنی (تقدیرگرایی) استفاده کرده است را بیان کرد، از جمله:

۲-۳-۱- ایام و روزگار:

زیدری «روزگار» را مسبب اصلی مواقع می‌داند و از آن با واژه‌های مشابه در کل کتاب بارها یاد می‌کند و یکی از پربسامدترین کلمات در بیان تفکر تقدیرگرایی است، از جمله:
سیلاب جفای ایام (زیدری، ۱۳۷۰: ۱)، بار سالار ایام (زیدری، ۱۳۷۰: ۱)، بوالعجب باز ایام (زیدری، ۱۳۷۰: ۲)، تصاریف احوال روزگار (زیدری، ۱۳۷۰: ۷)، تیرهای روزگار (زیدری، ۱۳۷۰: ۷)، روزگار بی‌مجاملت (نامهربان) (زیدری، ۱۳۷۰: ۷)، روزگار (زیدری، ۱۳۷۰: ۵۰)، ایام ناکامی و بیمارادی (زیدری، ۱۳۷۰: ۵۵)، ساقی ایام (زیدری، ۱۳۷۰: ۸۸)، روز برگشتگان (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۰۳)، مصائب ایام (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۱۰-۱۱۱)، تصاریف روزگار (زیدری، ۱۳۷۰: ۶۸)، نفاپاتایام (زیدری، ۱۳۷۰: ۸۰)

شدت بلا را به سیلاب تشبیه می کند: «سیلاب جفای ایام سرهای سروران را جفای خود گردانیده، طوفان بلا چنان بالا گرفته که کشتی حیات را گذر بر جداول ممات متعین گشته» (زیدری، ۱۳۷۰: ۱) و از طرفی روزگار را فرمانروا و اثر گذار در خونخواری تاتار می داند: «بار سالار ایام چون بار حوادث درهم بسته، تیغ بسربازی دربار نهاده، شمشیر که آبداری وصف لازم او بودی، سرداری پیشه گرفته» (زیدری، ۱۳۷۰: ۱)، روزگار راشعبده بازی بیان می کند که هر بار با تردستی های گوناگون و پی در پی سبب ورود سختیها می شود: «آبستان لیلی را هر لحظه، (ع) اگرچه حاله معین شدست حبلی را، نوبنو بلایی زاییده، بو العجب باز ایام هرچند گفته اند: عش رجباً تر عجباً هر لمحہ عجبی نماییده» (زیدری، ۱۳۷۰: ۲) و شدت دگرگونی های روزگار را به پریشانی زلف تشبیه می کند: «با این همه که خاطر از تصاریف احوال روزگار چون زلف دلبران پریشانست» (زیدری، ۱۳۷۰: ۷) و استمرار بلاها را چنین توضیح می دهد: «فصرت إذا أصابتنی سهام تکسرت النصال علی التصل» (زیدری، ۱۳۷۰: ۷) و اعتقاد دارد که روزگار نامهربان در سختیهایی که وارد می کند طینت واقعی مردم را آشکار می کند: «طرفیاز معاملت روزگار بی مجاملت، که خرمن ارتفاع را که بتعلّق مطیة عمر بدست آمده بود، چون خاک راه بباد ضیاع برداد، و آب رویی که جهت اکتساب آن خویشترا بآتش سوزانیدی، مانند آب جوی ریخت، فرو خوان» (زیدری، ۱۳۷۰: ۷) و از روزگار شکایت می کند، که با فرود بلاهایش بیکار نمی نشیند: «نامعتبر کسی است، علی الجملة، آدمی کورا بمرگ هیچ کسی اعتبار نیست. ای مرگ پیکار فروگذار؛ چون همه تیر انداختی، و ای روزگار بیکارباش، چون جعبه بپرداختی» (زیدری، ۱۳۷۰: ۵۰) و در شدائد وارده چون مرگ خود را نزدیک می بیند، شروع به وصیت می کند: «تا امروز که ایام ناکامی و بيمرادیو انتهای مدّت شادیست، در همه اوقات عموماً، و در حالت شدّت امراض خصوصاً، وصیت می کرده ام، که: «چون ودیعت حضرت، که هراینه بحکم «کُلْ نَفْسٍ ذَاتِقَةَ الْمَوْتِ» سپرد نیست، در غربت تسلیم کرده آید» (زیدری، ۱۳۷۰: ۵۵) و اعلام می دارد که هر قدر در این روزگار زندگی کنی خلاصه بانک رحیل نواخته خواهد شد و ماندن در این دنیا با تقدیری که روزگار فراهم کرده جز ورود دردها چیزی دیگر نیست: «چه، می دانی، که در این رباط خراب - اگر بسیار بمانی - نمایی، و در هیچ حساب نی، که سالی چند - بحالی که بدان نباید گریست - می باید زیست، ... ساقی ایام دردیی درد بازپس گرفته است؛ بعد ازین در خواهد داد.» (زیدری، ۱۳۷۰: ۸۷-۸۸) و اوج تفکر جبر گرایی خود را با کنایه ای زیبا مربوط به کسانی می داند که روزگار از آنان روی برگردانده است به ناکامیها و تیره بختی ها عجین هستند: «روز در گشتگان بازار محنت را حشم کرده بودند، و نامردانه چشم بر سلب روز برگشتگان ایام مشقت نهاده، تا از برهنه

پوست برکشند» (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۰۳) و اعتراف می‌کند همه مصائب وارده را در کتاب خود نتوانسته به رشته تحریر در آورد: «بقیت وقایعی که ماند، عظمی ندارد، چون با حال سائر الناس قیاس کرده شود، هریک، بانفراده‌ها، سردفتر مصائب ایامو شاه یت محنت خاص و عام را شاید؛ باین همه که از غایت احتراز رعایت ایجاز کردم، و از خوف ملالت دراز نکشید، در حساب دارم» (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۱۰-۱۱۱)

۲-۳-۲- نکبت:

از واژه‌هایی که زیدری جهت وابسته دانستن اتفاقات به تقدیر از آن یاد می‌کند کلمه «نکبت» با معنی «بادهای کج و سخت و تند بدبختی‌های حاصل از روزگار» است که در سه جای کتاب از آن یاد شده است:

نکبای نکبت (زیدری، ۱۳۷۰: ۲) و (زیدری، ۱۳۷۰: ۹) و (زیدری، ۱۳۷۰: ۵۴)

زیدرنسوی بادهای کج و سخت بدبختی‌های حاصل از روزگار را تحت عنوان نکبت از آن یاد می‌کند، که سبب آشکار شدن طینت حقیقی مردم شده و حقایق پنهان اخلاقی آنها را آشکار می‌کند «سموم عواصف هرچند بر عموم آب از روی همگنان برده، نکبای نکبت حال من پریشان حال بیکبارگی برهم زده» (زیدری، ۱۳۷۰: ۲) و تحمل آثار وزیدن این تندباد سخت روزگار بر تن و روان را بسیار سنگین می‌داند: «تا بدانند که آسیای دوران جان سنگین را چند بجانگردانیده است، و نکبای نکبت تن مسکین را چند بار کشته، و هنوز زنده است. إسمع حدیثی، فإِنَّه عجب یضحک من شرحه و ینتخب.» (زیدری، ۱۳۷۰: ۹) که مسبب دوری از وطن و هجرت دوستان به اطراف و جای امن شده است گاهی به سوی شام، گاهی یمن شده است و زیدری همه را به دلیل جبر روزگار تحت عنوان نکبای نکبت می‌آورد: «نیز راستی‌تا از خانه دور افتاده‌ام، و از وطن مألوف مهجور گشته، و ببلای دوستان (ع) مشرق أرض مرّ و مغرباً، مبتلی شده، و مانند قرع الخریف (ع) یمانون أحياناً شامون تارّه، در تجاذب نکبای نکبت، خاشاک‌وار در تسالب عواصف غربت افتاده؛ از آن روز باز که در قوس رجا منزعی» (زیدری، ۱۳۷۰: ۵۴)

۲-۳-۳- تقدیر

نویسنده از کلمه «تقدیر» با وجوه مختلف در کتابش یاد می‌کند و اساس تفکر خود را به ظهور می‌رساند:

میدان تقدیر (زیدری، ۱۳۷۰: ۲)، تقدیر آسمانی (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۷)، المقدور کائن (زیدری، ۱۳۷۰: ۷۲)، پای بسته تقدیر (زیدری، ۱۳۷۰: ۹۳-۹۴)، ایمای تقدیر (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۰۰)

زیدری تدبیر را در میدان تقدیر حیران و سرگردان می‌داند: «تدبیر در میدان تقدیر

چونگوی سرگردان شده»، (زیدری، ۱۳۷۰: ۲) و غفلتها و ناکارآمدیهای مخدوم و فرماندهان و لشکریان را به گردن تقدیر می اندازد: «و تقدیر آسمانی پرده غفلت و رای و بصیرت فرو گذاشت، تا جاده مصلحت که کوران بدان راه برند، بر اهل بصیرت بیوشانید، و از شیوه تحفظ، که ستوران در ابقای نوع آن رعایت واجب شمرند، چندین هزار عاقل را غافل گردانید» (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۷) و معتقد است هر چیزی را تقدیر را خداوند رقم می زند که قابل تغییر نیست، حتی حرکت از مکانی به مکان دیگر: «و المقدور کائن، بر رفتن سوی آذربایجان نه چنان آتش پای و مولع گردانیده بود، که نصیحت دلپذیر می آمد» (زیدری، ۱۳۷۰: ۷۲) و همه تدابیر را تحت سلطه تقدیر بی اثر می داند: «حسابی که بده انگشت تدبیر برهم گرفته بودم، بیک ایمای تقدیر برهم زده شد؛ شمار خانه بر آن جمله که عقد کرده بودم، ببازار است نیامد» (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۰۰)

۲-۳-۴- قسام

وجوه مختلف واژه «قسام» (با معنی آن کسی یا چیزی که قسمت را تعیین می کند) را در چند جای کتاب آورده است و در واقع «قسمت» را عامل کوتاهی ها و سستی ها معرفی می کند:

قسام سعادات (زیدری، ۱۳۷۰: ۵)، آبشخور مقسوم (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۰)، آبشخوری (زیدری، ۱۳۷۰: ۶۵)

از قسمتی در رفتن به شهر آمد برایش رقم خورد معترض می شود: «لیکن با آبشخوری که خاکش بر سر، با همه ناخوشی، بآمد بمانده بود. کوششی که در استخلاص می رفت مفید نیامد. عاقبت خرقه درویشانه بر سر افگندم، و خویشتن متنکروار از آن دروازه زندان بیگناهان بیرون انداخت» (زیدری، ۱۳۷۰: ۶۵) و رسیدن رفیقش به موطن خود را قسمت الهی می داند: «و بعد از آن معلوم نیست، و یا لیتبدانستمی، که حال او بچه رسید؛ سرنوشت قضاش در آن خطه پای بند گردانید، یا آبشخور مقسومش با خاک زیدر رسانید.» (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۰) و معتقد است که قسمت سعادت وقتی رو می کند که روزگار یا تقدیر بخواهد: «تا قسام سعادات ورق مرادات درنور دیده است، و دور روزگار دردی درد. درداده» (زیدری، ۱۳۷۰: ۵)

۲-۳-۵- حوادث

واژه «حوادث» نیز از پرتکرارترین کلمات برای بیان تفکر جبرگرایی آن مقطع تاریخی است که به طور غیرمستقیم و یا همراه با کلمات وابسته این معنی را در ذهن خواننده تداعی می کند:

سرکوب حوادث (زیدری، ۱۳۷۰: ۵)، الحوادث (زیدری، ۱۳۷۰: ۲۰)، حوادث

ایام (زیدری، ۱۳۷۰: ۲۶)، علی الحادثات صلب (زیدری، ۱۳۷۰: ۶۷)، جعبه‌ی حوادث (زیدری، ۱۳۷۰: ۷۱-۷۲)، مخالب‌أحداث (چنگال حوادث و بالایای زمانه) (زیدری، ۱۳۷۰: ۷۲)، پای بستگان حوادث (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۰۴)، بتغاییرأحداث زمان (زیدری، ۱۳۷۰: ۶۹)، تغاییر أحداث (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۲۲)

سر کوب حوادث که به تقدیر بر سر مردم وارده شده را مسبب حیرانی عقل و علت عدم تصمیم‌گیری صحیح می‌داند: «باز عقل، کدام عقل؟! که او نیز از سرکوب حوادث حیران مانده است، و از دوائر دور شداید بدوار الرأس مبتلی شده، بر سلامت صدر ملامت واجب داشته است.» (زیدری، ۱۳۷۰: ۵) و با ارتباط کلمه «بار سالار ایام» و ارتباط آن به کلمه «بار حوادث»، عامل اصلی سرداری شمشیر را به گردن تقدیر می‌اندازد: «بار سالار ایام چون بار حوادث درهم بسته، تیغ بسرباری دربار نهاده، شمشیر که آبداری وصف لازم او بودی، سرداری پیشه گرفته» (زیدری، ۱۳۷۰: ۱)

و با ادغام دو کلمه «حوادث» و «ایام» با تشبیهی زیبا عامل فرو ریختن بام مجالس معرفت را به دلیل حوادث ایام می‌داند: «که با اوسرگذشت حوادث ایام گوید، مدارس آیات خلت من تلاوة و منزل عزمقفر العرصات حدائق و بساتین جنت صفت: «خاویئة علی عروشهها.» (بامهائیش یکسر فرو ریخته بود)» (زیدری، ۱۳۷۰: ۲۶) وی حتی انتخاب افراد نالایق را به نحوی به دگرگونی حوادث زمان نسبت می‌دهد و از مورد ابراز شگفتی می‌کند: «بتغاییرأحداث زمان (ع) و لله هذا الذهر کیف ترددا)، مقصد هر خس شده» (زیدری، ۱۳۷۰: ۶۹) اوج تفکر تقدیرگرایی مولف در این عبارت مکشوف می‌شود که ورودش به آذربایجان و اتفاقاتی که برایش می‌افتد را از دو سه تیر مانده در ترکش تقدیر و سرنوشتی که از طرف خدا تقدیر رفته و مقرر شده که هیچ تبدیلی بر آن راه ندارد می‌داند و این مطلب را با کلمه «المقدور کائن» کامل می‌کند: «دوسه تیر که از جعبه‌ی حوادث انداختنی بود، و المقدور کائن، بر رفتن سوی آذربایجان نه چنان آتش‌پای و مولع گردانیده بود، که نصیحت دلپذیر می‌آمد» (زیدری، ۱۳۷۰: ۷۱-۷۲) و از دوست دیوانی خود شاکی است خبر از آنچه دست تقدیر بر وی آورده ندارد: «روزی نگفت که حال آن دوست دستخوش تصاریف دهر آیا بچه رسیده است. و هرگز بخاطرش نگذشت که آن در کشاکش تغاییر أحداث افتاده، گویا از بخت چه دید» (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۲۲)

۲-۳-۶- دور

«دور» به معنی «گردش» روزگار یا ایام از مواردی است در جهت این تفکر می‌توان از کتاب نفثه‌المصدور استخراج کرد: دوائر دور شداید (زیدری، ۱۳۷۰: ۵)، دور روزگار (زیدری، ۱۳۷۰: ۵)، آسیای دوران (زیدری، ۱۳۷۰: ۹)، دور جور (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۱۲)،

کأس دوران (زیدری، ۱۳۷۰: ۹)، دور محنت (زیدری، ۱۳۷۰: ۳۹)، کشاکش دوران (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۰۹)،

زیدری گردش شدید روزگار که سبب ورود حوادث شدید می شود را عامل حیرانی عقل می داند: «باز عقل، کدام عقل؟! که او نیز از سرکوب حوادث حیران مانده است، و از دوائر دور شداید بدوار الرأس مبتلی شده، بر سلامت صدر ملامت واجب داشته است» (زیدری، ۱۳۷۰: ۵) و آنچه به جان آدمی سنگین می نشیند را به آسیای دوران تشبیه می کند و می خواهد آنچه از دوران به وی و مردم معاصرش رسیده است جهت عبرت برای آیندگان بنویسد: «خیر و شری که از تغاییر زمان دیده‌ای، و گرمو سردی که از كأس دوران چشیده‌ای، از هر باب، و «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ»، بنویس، تا بدانند که آسیای دوران جان سنگین را چند بجانگردانیده است، و نکبای نکبت تن مسکین را چند بار کشته، و هنوز زنده است.» (زیدری، ۱۳۷۰: ۹) شدت حوادث را که تقدیر بر وی تحمیل کرده است آنچنان پیایی می بیند که اعتراف می کند، دور جور، غمی که وارد کرده و آثارش تمام نشده است، غمی دیگر را وارد می کند: «چون دور جور، بدین‌سان که تقریر می‌رود، بر من بیچاره پیایی شد، دیدم: یکی غم از دل من پای بازپس نهد که دست دست بدیگر غمیم نسپارد» (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۱۲) و این درد را به خوراندن اجباری ته مانده شراب به خود تشبیه می کند: «دور روزگار دردی درد. در داده» (زیدری، ۱۳۷۰: ۵) غفلت بر آنچه اتفاق می افتد را نیز به بخت نسبت می دهد که سبب شده پند پذیری نیز از حاکمان و مردم رخت بر بندد: «اما بخت خفته خواب خرگوش بر آن غافلان نه چنان غالب گردانیده بود، که باینذار بیدار شوند، و دور محنت كأس یأس نه چنان مالا مال در داده بود، که بتحذیر گوش پند پذیر بازدارند» (زیدری، ۱۳۷۰: ۳۹) و سپس با یاس از حوادث وارده می گوید: «بدین‌سان که جان در کشاکش دوران افتاده است، بکدام خوشی که داری، بیش این عمر بیفایده می‌خواهی؟!» (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۰۹)

۲-۳-۷-دهر

گرچه واژه «دهر» به همان معنی روزگار است و می باید در زیر گروه «ایام و روزگار» از آن سخن گفت ولی همراهی این کلمه با کلمات مربوط به طور جداگانه خالی از لطف نیست مانند: دهر غدار (زیدری، ۱۳۷۰: ۷)، و للههَذَا الدَّهْر (خدایا شگفتا از این روزگار) (زیدری، ۱۳۷۰: ۶۹)، الدَّهْر (زیدری، ۱۳۷۰: ۲۸)، لگدکوب دهر غدار (زیدری، ۱۳۷۰: ۶۸)، حدثان الدَّهْر (زیدری، ۱۳۷۰: ۶۹-۷۰)، آیامدهر (زیدری، ۱۳۷۰: ۷۱)، الدَّهْر (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۱۸)، تصاریف دهر (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۲۲) که به نمونه های مهم آن اشاره می کنیم:

زیدری نسوی از مشقت های دهر بی وفا که در جسم و جان و مردم معاصرش رسیده

بی تاب و ناتوان شده است: «و تن در تکالیف دهر غدار مانند چشم خوبان ناتوان؛ در دل سر مویی نه، که تیر جزمی از آسیب زمانه بدو نرسیده است» (زیدری، ۱۳۷۰: ۷) از گردش و دگرگونی شدید روزگار شکایت می‌کند که هر بی‌مقداری را بر موج خود سوار می‌کند: «بتغاییر أحداث زمان (ع) و لله هذا الدهر کیف ترددا (خدایا شگفتا از این روزگار تا چه حد در گردش و دگرگونی است)، مقصد هر خس شده» (زیدری، ۱۳۷۰: ۶۹) و در این باره می‌گوید: «بتصاریف روزگار و لگدکوب دهر غدار ابوابمطمع هر ناکس گشته بودند» (زیدری، ۱۳۷۰: ۶۸) و اعلام می‌دارد که آنچه را که دهر فاسد گردانیده است، عطار و داروفروش نمی‌تواند آن را اصلاح کند، و لن یصلح العطار ما أفسد الدهر، بوداد اصلی و اتحاد کلی مبدل گردانند» (زیدری، ۱۳۷۰: ۲۸)

۲-۳-۸- اقبال

اقبال و بخت از جمله کلماتی است که نوع تفکر نویسنده را در رابطه به موضوع بحث (تقدیر گرایی) روش می‌کند، این واژه به وجوه مختلف در کتاب آمده است، مانند: ضمان اقبال و کنف سعادت (زیدری، ۱۳۷۰: ۸)، شکوفه اقبال (زیدری، ۱۳۷۰: ۳۸)، فلما تولت، أعرضت و تولت (بدان هنگام که دولت و اقبال روی برگشت و پشت کرد) (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۱۳)، کعبه اقبال (زیدری، ۱۳۷۰: ۷۱)، به عنوان نمونه:

زیدری دوست خود را به اقبال نیک دعا می‌کند: «بحمد الله تعالی، خداوند، صدر معظم، سعد الدوله و الدین، اختیار الملوك و السلاطین... در ضمان اقبال و کنف سعادتست، و احوال او بنسبت اقتضای وقت، نه بمقتضای امنیت، بر وفق ارادت (ع) جای گله نیست، چون تو هستی همه هست.» (زیدری، ۱۳۷۰: ۸) همچنین وی نا امیدانه آرزوی کامرانی را در وضع موجود عصرش نادانی و رسیدن اقبال خوب را محال می‌داند: «ای دوست، در خزان امانی کامرانی توقع کردن نادانیست، و در برگریز آمال شکوفه اقبال انتظار بردن آرزوی محال.» (زیدری، ۱۳۷۰: ۳۸)

۲-۳-۹- زمانه

کلمه «زمانه» نیز به همراه کلمات وابسته نشان‌دهنده عقیده نویسنده و عام مردم آن روزگار است، از جمله وجوه آن شامل: آسیب زمانه (زیدری، ۱۳۷۰: ۷)، تغاییر زمان (زیدری، ۱۳۷۰: ۹)، بتغاییر أحداث زمان (زیدری، ۱۳۷۰: ۶۹)، زمانه دون (زیدری، ۱۳۷۰: ۸۰)، زمانه دورنگ (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۰۱)، أحداث الزمان (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۱۳-۱۱۴)، زمانه (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۱۵)

وی از وجوه کلمه زمانه که مرتبط با تقدیری است که بر مردم رقم خورده می‌گوید: «در دل سر مویی نه، که تیر جزمی از آسیب زمانه بدو نرسیده است، و در تن سرانگشتی نه، که

چرخ از گشاد محنت نخورده، فرصت إذا أصابتني سهام تكسرت التّصال على التّصال» (زیدری، ۱۳۷۰: ۷) و از خیر و شر حاصل از دگرگونی زمانه برای آیندگان می نویسد: «خیر و شری که از تغایر زمان دیده‌ای، و گرمو سردی که از کأس دوران چشیده‌ای، ازهر باب، و «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ»، بنویس،» (زیدری، ۱۳۷۰: ۹) و از تغایر زمانه شاکی است: «بتغایر أحداث زمان (ع) و لله هذا الدهر كيف ترددا» (زیدری، ۱۳۷۰: ۶۹) و آنچه می رسد را شکایت وار از زمانه می داند: «بدین لقاطات زمانه دون و نفایاتایام وارون رسیده بود، منسوخ گشت» (زیدری، ۱۳۷۰: ۸۰)

«کران زمان که فگندند چرخ را بنیادداری نیست زمانهکه دیگری نگشاد» (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۱۵)

۲-۳-۱۰- سرنوشت

زیدری از این کلمه در دو جای کتابش استفاده کرده است: سرنوشت (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۰)، حاکم قضا سرنوشت (زیدری، ۱۳۷۰: ۷۴)

یک مورد در زمانی که نمی داند همراهش به مقصد رسیده یا نه: «بعد از آن معلوم نیست، و یا لیت بدانستمی که حال او بچه رسید؛ سرنوشت قضاش در آن خطه پای‌بند گردانید، یا آبشخور مقسومش (یا سرنوشتش او را) با خاک زیدر رسانید.» (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۰) و دوم زمانی که شکست سلطان را به پای سرنوشت محتوم می پندارد: «خَوَرَنَق شاهی بنیاد را خَدَرَنَق واهی نهاد خراب کرده، مرده قابض جان ملک الموت شده، شاه ناباخته مات گشته، بیخبر از آنکه حاکم قضا سرنوشت کلّ حیی سیموت مسجّل کرده است.» (زیدری، ۱۳۷۰: ۷۴)

۲-۳-۱۱- سعادت

این کلمه نیز تقریباً زیاد تکرار شده است که بیان‌کننده تفکر نویسنده از نزول تقدیر است: صبح سعادت (زیدری، ۱۳۷۰: ۶)، کنف سعادت (زیدری، ۱۳۷۰: ۸)، سعادت (زیدری، ۱۳۷۰: ۹)، سعادت ریزه‌ای (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۱)، أعطیت السّعادة (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۲)، سعادت (زیدری، ۱۳۷۰: ۹ و ۳۱ و ۳۴ و ۹۲-۹۳)، صاحب سعادت (زیدری، ۱۳۷۰: ۴۹)، أبواب السّعادة (زیدری، ۱۳۷۰: ۶۶-۶۷)، بهدایت سعادت و ارشاد بخت (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۱۵-۱۱۶)

زیدری در جملات دعایی برای افراد از این واژه استفاده می کند: «خداوند، صدر معظّم، سعد الدّولة و الدّین، ... در ضمان اقبال و کنف سعادتست (قرار دهد).» (زیدری، ۱۳۷۰: ۸) و یا «از آن روز باز، که بعراقوداع نجم الدّین احمد سرهنگ، قرنه الله بالسّعادة و بلغه الإرادة، کرده‌ای، و روی بدرگاه نهاده» (زیدری، ۱۳۷۰: ۹) و یا به عنوان نفرین آن را بکار می برد:

«صاحب آمد، سدّت دونه أبواب السّعادة» که درهای نیک‌بختی بر روی وی فرو بسته باد) چون دانسته بود که خویشتن بیرون انداختم» (زیدری، ۱۳۷۰: ۶۶-۶۷) وی فرار از دست دزدان را سعادت ریزه‌ای از تقدیر می‌داند که نصیبش شده است: «و با اصحاب خویش، کمابیش سواری بیست، روی براه آورد. حرامیان‌جهت آن حرام‌ریزه در مکامن عقاب، چون عقاب گرسنه، دهان گشاده، و صعالیک بطمع آن خواسته از شاهین پرواز و از شیر زهره فراخواسته، و چون هنوز سعادت ریزه‌ای که بیروبال آن می‌پریدم» (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۱) و عقیده تقدیر گرایی خود را در این جمله بیان می‌دارد و می‌گوید هنگامی که به تو سعادت عطا شده باشد، اگر همه قبایل با خشم به تو بنگرند باکی نداشته باش چون بخت و سعادت با تو یار است: «إِذَا أَنْتَ أُعْطِيتَ السَّعَادَةَ لَمْ تَبْلُ و إِنْ نَظَرْتَ شِزْرًا إِلَيْكَ الْقِبَائِلُ» (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۲) بخصوص در جمله: «سحرگهان که نفس سر بمهر صبح سرد مهری آغازید، سپیده دم سرد بتدریج دهن باز کرد، خویشتن بخرابه‌ایانداخته بودم، پیش هر آفریده که حاضر شدم، چون سعادت‌ماز پیش فرا براند؛ بدر هر خانه که رفتم، چون کار من فرو بسته بود؛ قصّه حال بر هر که خواندم: «كَأَنَّ لَمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أذُنَيْهِ وَقْرًا.» (زیدری، ۱۳۷۰: ۹۲-۹۳) زیدری نسوی وقتی از رسیدن سعادت ناامید می‌شود، می‌نویسد: «صبح سعادت عمّا قریب چشم مدار که محنت یلداست» (زیدری، ۱۳۷۰: ۶) و آن قدر مصیبت دیده است که از رحم نکردن تقدیر و آنچه از فلک می‌رسد این گونه سخن سرایی می‌کند: «کره تند فلک را هیچ رایض بر وفق مرام رام نکرده است. توسن بدلگام چرخ را هیچ صاحب سعادت عادت بد از سر بیرون نبرده است.» (زیدری، ۱۳۷۰: ۴۹)

۲-۳-۱۲- قضا

از واژه‌های دیگری که عقیده تقدیر گرایی نویسنده را آشکار می‌کند، کلمه «قضا» است از جمله: سرنوشت قضا (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۰)، قضای بد (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۷)، بقضا (زیدری، ۱۳۷۰: ۵۳)، حاکم قضا سرنوشت (زیدری، ۱۳۷۰: ۷۳-۷۴)، نمونه مهم آن در این جمله آشکار است که با شاهی از آیه ۱۱ از سوره رعد می‌گوید هنگامی که خداوند برای قومی بدی بخواهد، هیچ‌کس نمی‌تواند آن را برگرداند و آنها جز خدا یار و یآوری نخواهند داشت: «قضای بد دیده باریک‌بین را تاریک گردانید، و تقدیر آسمانی پرده غفلت و رای رای و بصیرت فرو گذاشت، تا جاده مصلحت که کوران بدان راه برند، بر اهل بصیرت بپوشانید، و از شیوه تحفّظ، که ستوران در ابقای نوع آن رعایت واجب شمرند، چندین هزار عاقل را غافل گردانید «وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ» (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۷) و وقتی خود را در احاطه بلا و محاصره دشمن می‌بیند رضا به قضای الهی می‌دهد: «و در آن وقت که دیگران عشق می‌باختند، اسب تاخته، تا

بهر جانب که دوانیدم، بلا را گرد خویش درآمده دیدم... مرگ را با همه ناخوشی با دل خوش کرده، و بقضای بن گوش رضا داده، و کار - دور از همه دوستان - چنان تنگ شده بود، که باز تاتار در تاتار می‌گریختم» (زیدری، ۱۳۷۰: ۵۳)

۲-۳-۱۳- مصلحت

کلمه «مصلحت» نیز از واژگانی است که نویسنده در جهت تفکر جبرگرایی خود و زمان خود از آن استفاده کرده است. وجوه آن شامل: جادۀ مصلحت (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۷)، مصلحت کلی (زیدری، ۱۳۷۰: ۴۰-۴۱)، مصلحت (زیدری، ۱۳۷۰: ۶۱)، سر رشته مصلحت (زیدری، ۱۳۷۰: ۷۴)

زیدری تفکر جبر گرایی خود را با این واژه این گونه بروز می‌دهد: «قضای بد دیده باریک‌بین را تاریک گردانید، و تقدیر آسمانی پرده غفلت و رای رأی و بصیرت فرو گذاشت، تا جادۀ مصلحت که کوران بدان راه برند، بر اهل بصیرت بیوشانید» (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۷) و یا در جمله ای دیگر: «در شهر کوران دست بدیده باز نهادم، و مصلحت کلی فرا آب داد. اجل دو اسپه در پی، عقاب عقاب در شتاب، و مجلس اعلی در شراب، نهنگ جان شکر (مرگ) در آهنگ، و ایشان در نوا و آهنگ» (زیدری، ۱۳۷۰: ۴۰-۴۱) و همچنین در این جمله: «روی باز پس نهادم، سر رشته مصلحت فرادست هوای مخالف داده. فی‌الجملة تا بارمیه نرسیدم، نیارامیدم» (زیدری، ۱۳۷۰: ۷۴)

۲-۳-۱۴- بخت و جد

«بخت» و «جد» از واژه‌های پربسامد درباره تفکر تقدیرگرایی که زیدری از آن به فور استفاده کرده است: بخت (زیدری، ۱۳۷۰: ۲۰)، جد کار ساز (بخت و اقبال) (زیدری، ۱۳۷۰: ۲۴)، جد (زیدری، ۱۳۷۰: ۳۶)، الجد (زیدری، ۱۳۷۰: ۳۷-۳۸)، بخت خفته (زیدری، ۱۳۷۰: ۳۹)، کوری بخت (زیدری، ۱۳۷۰: ۵۱)، موافقت بخت (زیدری، ۱۳۷۰: ۵۱)، عسی جد تعثره اللیالی (شاید بدبختی که روزگار به سرش آورده) (زیدری، ۱۳۷۰: ۷۳)، ارشاد بخت (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۱۵)، بخت (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۲۲)، شوربختی (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۲۴)

نمونه بارز آن در این جمله زیدری است که می‌نویسد: «خواسته‌ام که از شکایت بخت افتان‌وخیزان، که هرگز کام مراد شیرین نکرد، تا هزار شربت ناخوش مذاق در پی نداد، و سهمیاز اقسام آرزو نصیب دل نگردانید، که هزار تیر مصائب بجگر نرسانید، فصلی چند بنویسم» (زیدری، ۱۳۷۰: ۴) و سخن از بختی می‌راند که به زبان حال سلطان خوش‌گذران را به سمت نزول حوادث سخت سوق می‌دهد: «بدین صفت همه روز با یوز و باز، و همه شب در نشاط و ناز، می‌گذرانید، و بخت‌بازان حال می‌گفت: یا راقد اللیل مسرورا بأوله إن

الحوادث قد یطرقن أسحارا» (زیدری، ۱۳۷۰: ۲۰) و موافقت و یا کوری بخت را این‌گونه طرح می‌کند: «شب واقعه، کوری بخت و ناآمد کار، کتابت که کنایت از آن در آن سروقّت آهن سرد کوفتن بود، ... و در آخر شب موافقت بخت نموده، تا بامداد که ندای (ع): «برخیز که از جهان قیامت برخاست» در دادند.» (زیدری، ۱۳۷۰: ۵۱-۵۲) یا از واژه «جد» تحت عنوان بخت و اقبال استفاده می‌کند: «جدّ (بخت و اقبال) کارساز، چون پدران دلنواز، ارشاد و هدایت لازم شمرد، و زبان ملامت گشاده که: «از اینجا تا مرکز ریای اعلی راه یک هفته، و تو بر مثال ناهلان (ع) شب در شراب مشغول و روز در خمار.» تا برخاستم» (زیدری، ۱۳۷۰: ۲۴) سپس با شاهد آوردن عبارتی تازی، علنا بخت را مسبب اصلی و بی‌نیازکننده انسان می‌شمارد نه کوشش و جهد را: «(ع) و الجدّ یغنی عنک لالجدّ برخلاف سالف» (زیدری، ۱۳۷۰: ۳۸) نمونه‌های دیگر آن را می‌توان در صفحات ۳۹، ۴۷، ۵۵، ۷۷، ۱۱۵ و ۱۲۴ کتاب نفثه المصنوع یافت.

۲-۳-۱۵- دولت

واژه «دولت» نیز از جمله واژگانی است به‌عنوان بخت و اقبال در کتاب طرح شده است و موید تفکر اشعری عام آن دوران بوده است، از جمله: هذه دولةٌ قد تولّت (به معنی: این نیکبختی و سعادت است که روی بگردانیده است) (زیدری، ۱۳۷۰: ۳۷)، الدّولة اتفاقات حسنة (به معنی: نیکبختی حاصل پیش آمدهای نیک است) (زیدری، ۱۳۷۰: ۳۸)، فلما تولّت، أعرضت و تولّت (بدان هنگام که دولت و اقبال روی برگشت و پشت کرد) (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۱۳)، أفتاب دولت (زیدری، ۱۳۷۰: ۶۷)، ارباب دولت (زیدری، ۱۳۷۰: ۶۸)، دولت (زیدری، ۱۳۷۰: ۷۱) و (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۱۲)

به جای تدبیر صحیح در جنگ و تلاش حداکثری، شکستهای پیش آمده را به گردن بخت و دولت و اقبال می‌اندازد و با آوردن قسمتی از آیه قرآن اعلام می‌دارد که روزگار حکومت به سر رسیده بود و یا این همان دولتی بود که از سلطان و حکومتش روی برگردانیده بود: «لکنچه سود؟! چون مدّت دولت بانقضا رسیده بود، و نوبت ملک و سلطنت بانتهای آمده، داعی اضطراب آیت تِلْكَ أَمَّةٌ قَدْ خَلَتْ بِر سر کارخوانده، و ناعی انقلاب، هذه دولةٌ قد تولّت، ندا در داده» (زیدری، ۱۳۷۰: ۳۷-۳۸) و در سختی‌ها و محنت‌ها درخواست دولت و اقبالی که رخت بر بسته می‌کند:

«ای محنت، ارنه کوه شدی، ساعتی برووی دولت، ارنه باد شدی، لحظه‌ای بپای»

(زیدری، ۱۳۷۰: ۱۱۲)

۲-۳-۱۷- فلک

زیدری آثار فلک و چرخ و گردون را نیز از مواردی می‌داند که تقدیرات را وارد می‌کنند:

«کره تند فلک را هیچ رایض (رام‌کننده‌ای) بر وفق مرام رام نکرده است. توسن بدلگام چرخ را هیچ صاحب سعادت عادت بد از سر بیرون نبرده است. گردون دون‌پرور، هیچ کسری را بی‌کسرینگذاشته» (زیدری، ۱۳۷۰: ۴۹)

۲-۳-۱۶- چرخ

واژه «چرخ» نیز از کلماتی است که در بیان تقدیرگرایی مورد استفاده زیدری قرار گرفته است: توسن بدلگام چرخ (زیدری، ۱۳۷۰: ۴۹)، چرخ (زیدری، ۱۳۷۰: ۷) و (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۱۵).

نمونه‌هایی از آثار چرخ روزگار در جملات کتاب مشهود است: «در دل سر مویی نه، که تیر جزمی از آسیب زمانه بدو نرسیده است، و در تن سرانگشتی نه که چرخ از گشاد محنت نخورده، فرصت إذا اصابتنی سهام تکسرت النصال علی النصال (زیدری، ۱۳۷۰: ۷) و همچنین: «توسن بدلگام چرخ را هیچ صاحب سعادت عادت بد از سر بیرون نبرده است. گردون دون‌پرور، هیچ کسری را بی‌کسرینگذاشته» (زیدری، ۱۳۷۰: ۴۹) یا در بیت زیر: «کران زمان که فگندند چرخ را بنیادداری نیست زمانه که دیگری نگشاد» (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۱۵)

۲-۳-۱۷- گردون

کلمه «گردون» از واژه‌های بیان‌کننده عقیده تقدیرگرایی است که در سه جای کتاب به آن اشاره شده است، از جمله: وارده گردون (زیدری، ۱۳۷۰: ۶۵ و ۸۸)، گردون دون‌پرور (زیدری، ۱۳۷۰: ۴۹)

زیدری نسوی برای ارائه تفکر تقدیرگرایی خود می‌گوید: «گردون دون‌پرور، هیچ کسری را بی‌کسری نگذاشته. جهان جهان، هیچ تبّع (اهالی از یمن) را تبّع نگشته‌است» (زیدری، ۱۳۷۰: ۴۹) و یا در جمله دیگر: «بعد از آن جُهدُ الْمُقِلِّ (مقدار کوششی که در حد تحمل مرد درویش و نیازمند است و آن را بتواند برتافت) در مدافعت تقدیم رفت، و الحق (ع) چه دانم کرد، با گردون بدین لشکر که من دارم؟! عاقبت خسته و شکسته ... در پای اسپ افتادم؛ چشم باز بستند» (زیدری، ۱۳۷۰: ۸۸) یا در بیت زیر:

«نرود جز ببدرقه گردون از هوا و زمین آن بیرون» (زیدری، ۱۳۷۰: ۶۵-۶۶) و نمونه‌های دیگر که واژه‌های مثل سوء الحظ، شهوات بساط إعانت و إغاثت، انیاب نواب در کتاب نفثه المصذور استفاده شده که برای جلوگیری از طولانی نشدن مقاله فقط آدرس جملات ارائه می‌شود: سوء الحظ خویش (بدی بخت خود) (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۱۹)، شهوات بساط إعانت و إغاثت (زیدری، ۱۳۷۰: ۵)، انیاب نواب (نیش دندان روزگار)

۳- نتیجه‌گیری

عقیده تقدیرگرایی و جبرگرایی از اواخر قرن سوم هجری شروع شد و تا قرون ششم و هفتم، تفکر غالب جهان اسلام و به پیروی آن عقیده مردم ایران (از بدو ورود اسلام سنی در ایران) تا زمان حمله مغول وجود داشت. تفکری که انسان را نه فاعل اعمال خود بلکه کاسب اعمال خود می‌دانست و اینکه آنچه به او می‌رسد مجبور است بپذیرد، و از موانع مهم عدم حرکت به مقابله با دشمن خونخوار خارجی و روحیه تسلیم به دشمن و زیر بار ذلت رفتن بود، روحیه‌ای که در طی قرن‌ها ممارست به آن و خو گرفتن مردم و لشکریان، هجوم و خونریزی تاتار را امر خدا و حق خود قلمداد می‌کردند، و حمام خون و خرابی‌هایی که مغول بی فرهنگ طی چند قرن به بار آوردند خواست خدا می‌دانستند و مردم هم بر اساس این تفکر کوتاهی و سستی خود در دفاع را به گردن تقدیر می‌انداختند. در این بین اکثراً آن را آستین انتقام خدا بر گناهان و نافرمانی‌های خود و جامعه تلقی کرده و برای عده‌ای دیگر دست‌مایه توجیه سستی‌ها و ندانم‌کاری‌ها و بی‌تدبیری‌های فرماندهان بود، و برای بعضی از خواص از جمله مؤلف کتاب با اینکه این تفکر، اعتقاد رسمی مذهبی آنها بود ولی چون در واقعه هجوم، حضور داشتند و به عینه رنج‌ها و سختی‌های آن را با تمام وجود لمس می‌کردند به جای تجدیدنظر کردن به اصل عقیده خود با واژگان مختلف اقبال نامراد و فلک ستیزه‌جو و بخت را مورد هجوم قرار داده به نوعی کوتاهی‌های خود را در نزد وجدان خود تبرئه می‌کردند و بجای اینکه مبلغ مقاومت و ایثار شوند، در کتاب خود با بسامد بسیار بالا از واژگان یاس آلوده تقدیرگرایی سخن می‌گفتند و گاهی هم که نصیحتی مدبرانه می‌دادند و به آن عمل نمی‌شد، دگرباره آن را به پای تقدیر و نامرادی و سرنوشت و اقبال می‌نوشتند و آن را امر محتوم می‌شمردند و به تبع می‌توان این تفکر را از مهم‌ترین آثار تسلیم و شکست و پذیرش حاکمیت تاتار خونخوار بر این مرزوبوم دانست.

منابع

۱- قرآن

- ۲- امیری خراسانی، احمد و همکاران (۱۳۹۵)، «تأثیرات روانی هجوم مغول بر جامعه قرن هفتم با نگاهی بر نفثه المصدور»، فصل‌نامه علمی پژوهشی متن‌شناسی ادب فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، دوره جدید، شماره ۲، شماره پیاپی ۳۰، صص ۱-۲۲

- ۳- امیری یاسی کند، وحید، صحابی، حکیمه (۱۳۹۴)، «بررسی درون مایه های اخلاقی در نفثه المصدور زیدری نسوی»، فصلنامه علمی پژوهشی بهارستان سخن، دانشگاه آزاد واحد خوی، سال ۱۲، شماره ۳۰، صص ۵۳-۷۶.
- ۴- بدوی، عبدالرحمن (۱۳۸۹) تاریخ اندیشه های کلامی در اسلام، مترجم حسین صابری، ایران، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.
- ۵- برنج کار، رضا (۱۳۸۵)، آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی، چاپ ۷، قم: طه.
- ۶- بیانی، شیرین (۱۳۷۹) مغولان و حکومت ایلخانی در ایران، تهران: سمت.
- ۷- تفتازانی شافعی، سعدالدین مسعود بن عمر بن عبدالله (۱۴۰۸)، شرح العقائد النسفیة، محقق دکتر احمد حجازی سقا، چاپ اول، مصر، قاهره: مکتبه الکلیات الأزهریة.
- ۸- جلال محمد، موسی (۱۹۸۲)، نشأه الاشعریه و تطورها، لبنان، بیروت: دار الكتاب اللبنانی.
- ۹- حکیم آذر، محمد (۱۳۹۴)، «تحلیل محتوای نفثه المصدور نسوی»، فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش نامه ادبیات تعلیمی، دانشگاه آزاد واحد دهقان، سال هفتم، شماره ۲۷، صص ۱۱۵-۱۴۲.
- ۱۰- دستغیب، عبدالعلی، (۱۳۶۷)، هجوم اردوی مغول به ایران، تهران: علم.
- ۱۱- زنوزی تبریزی، ملا عبدالله (۱۳۶۱)، لمعات الهیه، تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۱۲- زیدری نسوی، شهاب الدین محمد (۱۳۷۰)، نفثه المصدور، تهران.
- ۱۳- شمیسا، سیروس (۱۳۹۲) سبک شناسی نثر، چاپ ۲، تهران: میترا.
- ۱۴- سرمدی، مجید، آبادی، علی (۱۳۹۲)، «بررسی مفهومی و ساختاری آیات قرآن در نفثه المصدور»، فصلنامه علمی پژوهشی پژوهشهای ادبی قرآنی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی اراک، سال اول، شماره ۴، صص ۸۳-۱۱۲.
- ۱۵- صبحی، احمد محمود (۱۳۹۳)، فی علم الکلام، قم: مؤسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان.
- ۱۶- طباطبائی، علامه سید محمدحسین (۱۳۶۴) اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۳، قم: صدرا.
- ۱۷- ----- (۱۴۱۲)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: انتشارات اسماعیلیان.
- ۱۸- فقیه ملک مرزبان، نسرین (۱۳۹۷) «شیوه های اقناع خواننده در نفثه المصدور»، فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش زبان و ادبیات فارسی، جهاد دانشگاهی، دوره

١٦، شماره ٥٠، صص ٧٦-٤٩.

١٩- مجلسی، محمدباقر (١٤٠٣) *بحارُ الأنوار الجامعةُ لِدُرَرِ أخبارِ الأئمةِ الأطهار*،
بیروت : مؤسسة الوفاء